



The relationship between Tavalli and Tabari with the pattern and structure of happiness in the view of Khawaja Nasiruddin Toosi

Seyed Morteza Honarmand ^{a*}, Mehin Karmati Fard ^b, Yahya Noormohammadi Najafabadi ^c

^a Author; Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Malayer University, Iran; navust@yahoo.com

^b Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Malayer University, Iran; mahinkeramati@yahoo.com. ^cAssistant Professor, Department of Islamic Studies, Malayer University, Iran; normohamadi126@gmail.com

KEYWORDS

Tavalli and Tabari,
the model of happiness
Khajjah Tusi

ABSTRACT

Toli and Tabari is one of the important issues in jurisprudence; Words and ethics. Despite the fact that this issue has been paid attention to in theology and jurisprudence, it has received less attention in the science of ethics. Toli and Tabari means friendship of God and His friends and dislike of the enemies of God and His saints, it is a state of the soul, and self-refining and moral education as the basis of happiness also starts from this point; Therefore, it is possible for this issue to be discussed in the ethics center. Toli and Tabri have been considered as criteria for determining the value and the creator of the model of happiness in the moral system and religious education of Khwaja Nasiruddin Tusi. In this article, we have studied his point of view about the relationship between Tuli and Tabri with the model of Saadat with a descriptive analytical method and we have reached the following results: A) Tuli and Tabari, in addition to being a sign of religiosity, is a position that can be achieved by controlling the powers of the animal soul (i.e. lust and anger) and under the observation of reason as an inner divine proof; b) By referring to the means of attaining Tuli and Tabari, i.e. knowledge, love, emigration and jihad, it is possible to follow the model of happiness, i.e. the birth and growth of all moral virtues and levels and mystical positions such as satisfaction, submission, faith, certainty and finally attaining He achieved the position of Ahl Vahdat (Fana).

* Corresponding author: navust@yahoo.com

DOI: <https://doi.org/10.22034/rtmr.2023.710164>

Received: 2023/6/15 ; Received in revised form: 2023/6/24; Accepted: 2023/7/8

Article type: scientific research paper

©Author





رابطه تولی و تبری با الگو و سازه سعادت در نگاه خواجه نصیرالدین طوسی

سیدمرتضی هنرمند^{الف*}، مهین کرامتی فرد^ب، یحیی نورمحمدی نجف‌آبادی^ج

^{الف} استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه ملایر، ایران navust@yahoo.com

^ب استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه ملایر، ایران mahinkeramati@yahoo.com

^ج استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه ملایر، ایران؛ normohamadi126@gmail.com

چکیده	واژگان کلیدی
<p>تولی و تبری یکی از مسائل مهم در علم فقه؛ کلام و اخلاق است. این مسئله علی‌رغم اینکه در کلام و فقه مورد اهتمام قرار گرفته اما در علم اخلاق کمتر مورد توجه بوده است. تولی و تبری به معنای دوستی خدا و دوستان او و بیزاری از دشمنان خداوند و اولیاء او، حالتی نفسانی است و تهذیب نفس و تربیت اخلاقی به‌عنوان زمینه سعادت نیز از همین نقطه آغاز می‌شود؛ بنابراین جا دارد که این مسئله در اخلاق محور بحث قرار گیرد. تولی و تبری به‌عنوان معیاری برای تعیین ارزش و سازنده الگوی سعادت در نظام اخلاقی و تربیت دینی خواجه‌نصیرالدین طوسی مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی دیدگاه وی را درباره رابطه تولی و تبری با الگوی سعادت بررسی کرده و به این نتایج دست یافته‌ایم: الف) تولی و تبری علاوه بر آنکه نشانه دین‌داری است مقامی است که با کنترل قوای نفس حیوانی (یعنی شهوت و خشم) و تحت نظر عقل به‌عنوان حجت باطنی الهی قابل دستیابی است؛ ب) با استمداد از ابزار دستیابی به تولی و تبری یعنی معرفت، محبت، هجرت و جهاد می‌توان به الگوی سعادت یعنی زایش و رویش تمام فضائل اخلاقی و درجات و مقامات عرفانی مانند رضا، تسلیم، ایمان، یقین و درنهایت دستیابی به مقام اهل وحدت (فنا) دست‌یافت.</p>	<p>تولی و تبری الگوی سعادت خواجه طوسی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۲۵</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۴/۳</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۱۷</p>

مقدمه

تولی و تبری که از مباحث مهم فقهی، کلامی و اخلاقی است در اصطلاح، در مفاهیم دوستی خدا، دوستی با دوستان خدا، پیامبران، امامان معصوم و مؤمنان و دشمنی با دشمنان خدا، دشمنان انبیاء و اولیای الهی و نیز اعتقاد به ولایت اهل بیت (ع) و دوستی با آنان و دشمنی با دشمنان آنان و حبّ و بغض در راه خدا به‌کاررفته است. اسلام به‌مثابه درختی است که اعتقادات، ریشه و اخلاق و احکام (برنامه‌های عملی آن)، شاخه‌های آن را تشکیل می‌دهد. درست است که فروع و شاخه‌های آن را در ده مورد (نماز، روزه و حج که مربوط به عبادت و پیوند با خداست و زکات و خمس که مربوط به امور اقتصادی و پیوند با بندگان است و جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی و تبری که مربوط به مسائل فردی و اجتماعی، نظامی و سیاسی است) خلاصه می‌کنند؛ براین اساس، تولی و تبری یکی از فروع دین است که از آن به‌صراحت و فراوان در آیات و روایات فراوان یاد

شده است و از آنجا وارد حوزه فقه و کلام نیز شده است. در این مقاله به دنبال ابعاد فقهی و کلامی مسئله تولی و تبری که در کتب، مقالات و آثار مختلف بدان پرداخته شده نیستیم؛ بلکه به دنبال بُعد اخلاقی و تربیتی آن به‌عنوان زمینه‌ساز شکل‌گیری الگو و سازه سعادت خواهیم بود که تا حد زیادی مغفول مانده است. در توضیح باید بگوییم که انسان موجودی دوبعدی است که اخلاق و تربیت به بعد نفسانی وی بازمی‌گردد. نفس انسان هر می‌سبب بعدی است که در تمام وحدتش، سه بعد و شأن مختلف از آن متجلی می‌شود؛ ۱. بعد آگاهی و معرفتی و بینشی نفس که از مقوله علم و ادراک است؛ ۲. بعد توانشی که همان قدرت و توانمندی‌های نفس است؛ ۳. بعد گرایش، امیال و احساسات که می‌توان از آن به حبّ و بغض نیز یاد کرد؛ این سه بعد، ارتباط تنگاتنگ و ناگسستنی از یکدیگر دارند یعنی انگیزه‌ها، میل‌ها و کشش‌های انسانی کم‌وبیش با ادراک، آمیخته است و بدان جهت داده و موجب شکوفایی و باروری آن می‌شود؛ پس تربیت و رشد اخلاقی تابع توجه به هر سه بعد نفس است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۰-۳۸) یکی از کسانی که در خصوص بعد سوم (تولی و تبری، محبت و حبّ و بغض) در کتب اخلاقی خویش (مانند اخلاق ناصری، اخلاق محتشمی و اوصاف‌الاشراف) و به‌ویژه در قالب رساله‌ای ممتاز و منحصر به فرد (رساله‌ای در تولی و تبری) به‌عنوان معیار ارزش اخلاقی پرداخته و نقش آن را در جهت رشد، شکوفایی، خودسازی، تربیت و تهذیب نفس و ترسیم الگوی سعادت به شیوه فلسفی (با استفاده از مبانی مشایی و ارسطویی نسبت به نفس)، تجزیه، تحلیل و بیان نموده، خواجه‌نصیرالدین طوسی است. اگرچه در مورد سعادت از منظر خواجه طوسی مقالاتی به رشته نگارش درآمده اما درباره رابطه تولی و تبری با الگو و سازه سعادت از منظر خواجه‌نصیرالدین طوسی مقاله‌ای یافت نشد؛ در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی رابطه تولی و تبری با الگو و سازه سعادت از منظر خواجه‌نصیرالدین طوسی می‌پردازیم.

مفهوم‌شناسی

از آنجاکه واژگان کلیدی این مقاله تولی و تبری و سعادت است به تعریف لغوی و اصطلاحی هردو واژه، بررسی ارتباط واژگان نزدیک به تولی و تبری به‌عنوان آثار آن، بیان مسلک اخلاقی خواجه نصیر و فرایند و مراحل رسیدن به سعادت و کمال از منظر وی می‌پردازیم.

۱. تولی و تبری

«تولی» از ماده «وَلَّى» است؛ اصل معنای این ماده وقوع و قرار گرفتن چیزی در کنار (مخالف یا مقابل) چیزی دیگر است که میان آن دو رابطه‌ای (دوستی یا دشمنی) وجود دارد؛ چه به‌منظور تدبیر و تربیت و چه به‌قصد مخالفت، دشمنی و رویگردانیدن (مصطفوی، ج ۱۳، ص ۲۲۵، ماده وَلَّى)؛ در مقابل «تولی»، «تبری» از ماده «بَرَأَ» یا «بَرَى» است؛ اصل معنای این ماده تنزیه، تباعد و دورشدن از نقص و عیب چه در مرحله تکوین و یا بعد از آن است. از این ماده مفهوم «تسویه» به معنای قراردادن چیزی در حالت اعتدال در مقام عمل، نظم، تدبیر، تکمیل و رفع نقایص و ضعف آن است؛ پس حقیقت این ماده به تکمیل و رفع نقائص و نقاط ضعف بازمی‌گردد. واژه «تبری» نیز به معنای اخذ، شروع و انتخاب دوری از نقائص و عیوب امری جهت رفع عیوب و یا تکمیل آن است. (مصطفوی، ج ۱، ص ۲۶۰، ماده برأ؛ همان، ج ۱، ص ۲۸۵، ماده بری؛ همان، ج ۵، ص ۳۴۱، ماده سوی) با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت: اولاً: تولی و تبری در اصطلاح به معنای دوستی خدا و دوستان او و بیزاری از دشمنان خداوند و اولیاء او است همان‌طور که در کلام و فقه گفته شده است؛ ثانیاً: تولی و تبری - برخلاف حبّ و بغض که مرتبه‌ای از آن فطری (غیر اختیاری) و مراتب دیگرش کسبی (اختیاری) است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۷۰) - اختیاری و کسبی است؛ زیرا همانند ایمان مستلزم انتخاب و پذیرش است؛ یعنی انسان متعلق آن را بشناسد، سپس بنا بگذارد که این گرایش را در خود تقویت کرده و گرایش‌های مخالف را کنار بگذارد و به دنبال آن به لوازمی ملتزم شود. از این‌رو جلوه‌های مختلفی پیدا می‌کند. (طوسی، ۱۳۷۷، ص ۵۶۴)

خواجه نصیر نیز با بهره‌گیری از معنای لغوی، برای تولی و تبری، ظاهر و باطنی ترسیم می‌کند؛ از منظر ایشان ظاهر تولی، دوست داشتن و روی آوردن به خوبان است، در مقابل، ظاهر تبری نیز بیزاری و دشمنی با بدان است؛ اما باطن تولی و حقیقت آن، فقط روی آوردن و دوست داشتن خدای متعال است (زیرا خداوند ریشه همه خوبی‌ها و نیکی‌هاست) و بس و در مقابل، باطن

و حقیقت تبری نیز بی‌زاری جستن از غیر اوست؛ در نتیجه حقیقت تولی دوستی خداوند و دوستی دوستان خداوند و تبری نیز دشمنی با دشمنان خداوند است. (همان)

اموری همچون قرب و بعد، حب و بغض، نصرت و عدم نصرت و متابعت و عدم متابعت از آثار و لوازم تولی و تبری به شمار می‌رود. (مصطفوی، ج ۱۳، ص ۲۲۵، ماده ولی) بر این اساس:

۱. خواجه نصیرالدین طوسی در باب اهمیت تولی و تبری آن را یکی از نشانه‌های دینداری و ایمان هر فرد دانسته و به حدیث «هل الدین الا الحب فی الله و البغض فی الله، لو احب احدکم حجرا لحرر معه (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۵۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۷)؛ آیا دین چیزی جز دوستی در راه خدا و دشمنی در راه او است اگر یکی از شما سنگی را دوست داشته باشد با او محشور خواهد شد» و «الحسنه کل الحسنه حینا اهل البيت، و السيئه كل السيئه بغضنا (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۶، ص ۱۸۶)؛ حسنه و همه حسنه دوستی ماست، و سیئه و همه سیئه [دشمنی] ما اهل البيت است» تمسک کرده و تأکید می‌کند که دینداری و ایمان چیزی جز همان حب و بغض به عنوان یکی از آثار و لوازم تولی و تبری در راه خدا و دوستان خدا نیست. (طوسی، ۱۳۷۷، ص ۲۷ و ۵۶۲)

۲. از دیگر آثار و لوازم تولی و تبری، ولایت‌پذیری و دوستی همراه با تبعیت است؛ خواجه در این باره به چند فراز مانند «ان ولی محمد من اطاع الله و ان بعدت لحمته، و ان عدو محمد من عصى الله و ان قربت قرابته؛ دوست محمد کسی است که خدا را اطاعت می‌کند، اگر چه خویشی وی با پیامبر دور باشد و دشمن محمد کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه خویشی او نزدیک باشد» (همان، ص ۲۹) و «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم» (آل عمران: ۳۱)؛ اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته و بیامزد» (طوسی، ۱۳۷۷، ص ۲۶) اشاره نموده و بیان می‌کند که حب و دوستی دوسویه است؛ یعنی اگر کسی دیگری را دوست داشته باشد دوست دارد که دیگری هم وی را دوست داشته باشد؛ اگر می‌خواهید خداوند شما را دوست داشته باشد باید از پیامبر اکرم تبعیت کنید (دوستی همراه با عمل است) نتیجه عمل هم همان چیزی است که شما از محبت به خداوند به دنبال آن هستید؛ یعنی خداوند نیز شما را دوست خواهد داشت. پس بر کسی که مدعی ولایت خدا و دوستی او است واجب است که از رسول او پیروی کند تا پیرویش به ولایت خدا و به حب او منتهی شود.

همچنین در آیه مورد بحث به جای ولایت خدا حب خدا را آورده، به این دلیل است که زیربنای ولایت، حب است و اگر تنها به ذکر حب خدا اکتفاء نموده و سخنی از حب رسول اکرم و سایر دوستان خدا نیامده، دلیلش این است که در حقیقت ولایت و

دوستی با رسول خدا و مؤمنین، به دوستی خدا بازگشت می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۵۹-۱۶۰)

۳. حب الهی دارای مراتب تشکیکی است «و من الناس من یتخذ من دون الله أندادا یحبونهم کحب الله و الذین آمنوا أشد حبا لله» (البقره: ۱۶۵)؛ بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان)، شدیدتر است» (همان، ج ۱، ص ۴۰۶؛ طوسی، ۱۳۷۷، ص ۲۶، همو، ۱۳۷۳، ص ۶۹)

۴. از طرفی دیگر کاملاً روشن است که در مقابل دوستی و ایمان به خداوند و دوستانش، دشمنی و بغض نسبت به دشمنان خدا و دوستان اوست «ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدواً إنما یدعوا حزبه لیكونوا من أصحاب السعیر» (۳۵، ۶)؛ البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!» و «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین» (النساء: ۱۴۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید!» و «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین» (المائده: ۵۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند» از منظر خواجه حب و بغض و تولی و تبری در یک نقطه جمع نمی‌شود؛ چرا که ملاک در هردو که بدان ختم می‌شود یکی است و آن توحید است؛ هدف اخلاق کمال الهی است و نمی‌شود به سوی طاغوت محبت داشت و در همان حال نیز خداوند را دوست داشت. پس لازمه تولی و حب خداوند، تبری و بغض نسبت به دشمنان او است؛ یعنی به همان اندازه که به خداوند و اولیایش نزدیک می‌شویم، از غیر آنها دور می‌شویم و بالعکس؛ زیرا ملاک در تولی و تبری و قرب و بعد یکی است

و نسبت به یک چیز که همان توحید باشد سنجیده می‌شود؛ از اینجا اهمیت و میزان تولی دوستان خداوند و تبری از دشمنان او نیز مشخص می‌شود؛ دوستی دوستان و دشمنی دشمنان خداوند به میزانی که در راستای دوستی و دشمنی برای خداوند است، هیچ حدی ندارد (مطلق و در طول دوستی و دشمنی برای خداوند است). (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۵)

۵. از برخی از عبارات خواجه می‌توان برداشت کرد که می‌توان یک چیز را از جهات مختلفی هم دوست، هم دشمن داشت؛ یک امر را از جهات مختلفی هم بخواهیم هم نخواهیم؛ مانند بیماری که دارو را از جهت تلخی آن نمی‌پسندد، اما از جهت دست‌یابی به سلامتی می‌پسندد. این حبّ و بغض را در سیره اهل‌بیت (ع) به خصوص امام حسین (ع) مشاهده می‌کنیم؛ ایشان به اسارت اهل‌بیت خویش، تشنگی، کشته‌شدن فرزندان، خویشان و یاران، برداشتن جراحت‌های فراوان و در نهایت نشستن شمر بر روی سینه ایشان، کشته‌شدن و سربرنیزه‌رفتن خویش که مبعوض و ناپسند است راضی است؛ زیرا خواست الهی و موجب تکامل ایشان است «ان‌الله شاء ان یراک قتیلاً» (تکویناً خواست الهی است اما تشریباً نه) (همان، ص ۸۸ و ۵۶۵)

۲. سعادت

سعادت از ماده «سعد» به معنای حالتی است که اقتضای خیر، فضل، صلاح و کمال را داشته باشد چه ذاتی (تکوینی) و چه عارضی (توفیق انجام اعمال نیک) (مصطفوی، ج ۵، ص ۱۵۴-۱۵۶ ماده سعد). با بررسی در آثار خواجه روشن می‌گردد که خواجه در اخلاق، هم غایت‌گرا و هم سعادت و کمال محور است: «چون هر فعلی را غایتی و غرضی است، تکمیل نفس انسانی نیز از برای غرضی تواند بود و غرض از آن چنانکه در اثنای سخن گفته آمد سعادت او است که باضافت با او خیر او آنست» (طوسی، ۱۴۱۳، ص ۴۴).

وی در اخلاق‌نگاری فلسفی خویش مانند علم‌النفس شرح اشارات و اخلاق ناصری با التزام به علم‌النفس ارسطو و بوعلی، سعادت انسان را کمال اول و ثانی نفس و قوای آن (عقل نظری و عقل عملی) قرار داده است؛ پس سعادت در این منظر به معنای تشبه به مبدأ و تخلق به اخلاق الهی است؛ همچنین وی در اخلاق‌نگاری عرفانی خویش مانند اوصاف الاشراف و شرح نمط‌های سه‌گانه عرفانی اشارات، سعادت و کمال را به معنای غایت حرکت یعنی طلب قرب حضرت‌باری تعالی می‌داند که همان رسیدن به مقام فنا است. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۵۷-۴۱۵ و ج ۳، ص ۱۷۲-۳۹۰؛ همو، ۱۴۰۷، ص ۱۵۶-۱۸۰؛ همو، ۱۳۸۷، ص ۶۵ و ۲۶۴؛ همو، ۱۳۶۱، ۴۶-۱۶۱؛ ابوالحسنی‌نیارکی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۹-۱۹۲؛ حسینی و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۵-۲۲؛ کلباسی و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۳۷۹-۴۰۶)

فرایند رسیدن به سعادت و کمال نیز از این دو مسیر میسر می‌شود: ۱. تخلیه یا تزکیه یعنی دوری‌جستن از جمیع شواغلی که انسان را از حق تعالی بازمی‌دارد تا به حق متصل گردد؛ ۲. تخلیه یعنی تخلق به اخلاق و مطیع‌گردانیدن نفس حیوانی از عقل عملی و ملکه نمودن نفس به ثبات آنچه زمینه‌ساز قبول فیض الهی است. (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۳؛ همو، ج ۳، ص ۳۷۱-۳۸۹؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۸۶؛ ابوالحسنی‌نیارکی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۹-۱۹۲).

مراحلی که خواجه طوسی در سیر سعادت و کمال ترسیم می‌کند چنین است: ۱. زاد و توشه (ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابه و اخلاص)؛ ۲. ازاله عوائق و قطع موانع (توبه، زهد، فقر، ریاضت، محاسبه، مراقبه و تقوا)؛ ۳. سیر و سلوک (خلوت، تفکر، حزن، خوف، رجا، صبر و شکر)؛ ۴. دستیابی به احوال (ارادت، شوق، محبت، معرفت، یقین، سکون، توکل، رضا، تسلیم، توحید، اتحاد، وحدت و فنا) (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۴۷؛ همو، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۸۷؛ ابوالحسنی‌نیارکی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۹-۱۹۲).

از منظر خواجه طوسی، سیر مسیر سعادت و کمال دارای مراتب و تشکیکی است؛ مراتب انسان‌ها از ابتدایی‌ترین تا انتهای آن بدین شرح است: ۱. انسان‌های دارای رفتار حیوانی و طبیعی. ۲. انسان‌های دارای علوم شریف. ۳. انسان‌های متوجه به مصالح بدن و نفس. ۴. انسان‌های متوجه به امور بالاتر از بدن و نفس. ۵. انسان‌های تلاشگر در معارف حقیقی و کسب فضائل (موقنان، علما و حکما). ۶. انسان‌های کامل در علم و عمل و فضائل (محسنان). ۷. انسان‌های دارای معرفت به حقائق از طریق وحی (ابرار). ۸. انسان‌های دست‌یافته به مراتب عقول و ملائک. ۹. انسان‌های دارای درجه شبیه به باری تعالی. ۱۰. انسان‌هایی که حجاب از آنان برداشته شده و به شرف قرب دست‌یافته‌اند. ۱۱. اتحاد. ۱۲. وحدت. ۱۳. فنا. (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۵۹-۳۴۱؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۵۹-۱۵۳؛ همو، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۷۸؛ ابوالحسنی‌نیارکی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۹-۱۹۲)

رابطه تولی و تبری با الگو و سازه سعادت

تولی و تبری با آن که از مباحث فقهی و کلامی است اما خواجه آن را وارد مباحث اخلاق نموده و از بُعد اخلاقی بدان توجه نموده است؛ علت را باید در این امر جستجو نمود که رسیدن به سعادت از منظر خواجه- به عنوان متفکر اخلاق‌گرای مبتنی بر فضیلت و متأثر از سنت افلاطونی- ارسطویی- مبتنی بر تربیت و تهذیب قوای سه‌گانه نفس (شهو، غضبی و ناطقه) است تا فضائل عفت، شجاعت و علم حاصل و به سیرت‌های لذت، کرامت و حکمت مبدل و در نهایت ملکه عدالت (به معنای اطاعت تمام قوا از قوه ناطقه) که همان سعادت است بدست آید. (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۴۸-۷۳؛ کیانی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۶۵-۹۴؛ کریمی، ۱۳۹۵، ص ۶۵-۹۳)

نفس و قوای آن

هر انسانی دارای دو نفس است؛ یکم نفس ناطقه که خواجه از آن به «نفس گویا» یاد می‌کند و مختص انسان‌هاست و جانوران دیگر از آن بی‌بهره‌اند و آن را دارای قوه‌ای به نام عقل و خرد می‌دانند؛ دوم نفس بهیمی یا حیوانی که مشترک میان همه جانداران از جمله انسان است؛ این نفس دارای شاخه‌ها، فروع و قوایی است، از قوای نفس حیوانی که در موضوع تولی و تبری مهم است دو قوه شهوت و غضب است؛ خواجه از شهوت به آرزو و از غضب به خشم تعبیر می‌کند. از منظر خواجه نصیر، شهوت (آرزو) و غضب (خشم) منشأ بایست‌ها (بایدها، خوب و شایسته) و نبایست‌ها (نبایدها، بد و ناشایسته) اخلاقی است. (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۲)

رابطه شئون نفس و تولی و تبری

یکی از اصول حاکم در اندیشه اخلاقی و مدل سعادت خواجه، اصل حاکمیت و غلبه قوه عاقله بر سایر قواست از منظر خواجه شهوت و غضب باید زیر نظر نفس ناطقه و قوه عقل قرار بگیرد (همان، ۱۳۸۷، ص ۷۱-۷۲؛ کیانی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۶۵-۹۴)؛ زیرا عقل خود زیر نظر وحی و نبوت که خواجه از آن به «معلم دین» تعبیر می‌کند قرار دارد؛ در این صورت حرکت تربیتی و رشد اخلاقی انسان در مسیر واقعی (قرب الی‌الله) خود قرار می‌گیرد؛ اما اگر قوای نفس حیوانی یعنی شهوت و خشم زیر نظر عقل قرار نگیرند مسیر کاملاً برعکس شده و انسان در مسیر سقوط و هلاکت قرار می‌گیرد؛ خواجه در تبیین آن می‌گوید نباید عقل در خدمت نفس ناطقه و آن نیز در خدمت نفس حیوانی قرار گیرد که اگر چنین شود آرزو (شهوت) و خشم، انسان را به وادی دوزخ می‌کشاند. (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۲-۵۶۳)

نکته‌ای که از این عبارت خواجه به ذهن خطور می‌کند آنست که قوه عقل به عنوان یکی از قوای نفس ناطقه (گویا) که از نظر خواجه از معلم دین (وحی و نبوت) فرمان می‌گیرد یکی از حجت‌های الهی است همان حجتی که در روایات از آن به حجت باطنی در مقابل حجت ظاهری (پیامبر) تعبیر شده است؛ خواجه این نفس را نفس ملکی می‌خواند که مبدأ فکر و اندیشه است و در سایه تهذیب آن با معارف یقینی و حیانی، فضیلت علم و به دنبال آن سیرت حکمت حادث می‌شود. (همان، ۱۳۸۷، ص ۷۱؛ کیانی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۶۵-۹۴) پس عقلی که از شهوات و خشم حیوانی خالی باشد انسان را به فضیلت عدالت یا قرب الهی رهنمون می‌سازد.

در تبیین تسلط نفس ناطقه بر قوای نفس حیوانی از منظر ایشان باید بگوییم که اگر نفس حیوانی در خدمت نفس ناطقه قرارگیرد دو قوه آن یعنی شهوت و خشم از حالت حیوانی، ظلمت و زنگار خود خارج شده و به اصطلاح خواجه نصیر «لطیف» شده و دیگر در زمره شهوت حیوانی به شمار نمی‌رود؛ در این صورت قوه شهوت (آرزو) یک درجه ارتقا و تلطیف شده و به حقیقت و مرتبه‌ای به نام «شوق» و از طرف دیگر قوه خشم نیز یک درجه ارتقا و تلطیف شده و به حقیقت و مرتبه‌ای به نام «اعراض» وارد شده و مبدل می‌گردد؛ از دیدگاه وی چون نفس ناطقه فرماندهی چون عقل دارد، شوق و اعراض مذکور باز هم لطیف‌تر و کامل‌تر شده و ارتقاء درجه می‌یابد و به «اراده» و «کراهت» تبدیل می‌شود. از آنجا که قوه عقل فرماندهی چون «فرمان ده حقیقت» (یعنی منبعی که به حق و حقیقت فقط دستور داده و رهنمون می‌سازد) یعنی وحی داشته و حجت باطنی الهی است باز هم اراده و کراهت مذکور لطیف‌تر شده و ارتقاء درجه یافته و به «تولی» و «تبری» مبدل می‌گردد. (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۳)

خواجه در جایی دیگر در تعریف و بیان شوق می‌گوید مقارن سلوک احوالی بر سالک عارض می‌شود که اولین آن اراده (به معنای خواستن) است و آن مشروط به ۱. شعور به مراد ۲. شعور به کمال حاصل و حاضر ۳. فقدان مراد است؛ حال شوق حالی

است که به مرید و سالکی که به مراد خویش نرسیده دست می‌دهد. اگر دست‌یابی به مراد تدریجی باشد اثر حاصل از وصول را محبت خوانند که خود دارای مراتب است؛ شوق، یافتن لذت محبتی است که لازمه اراده مفرط است که با آلام مفارقت آمیخته است پس اشتداد اراده، شوق به کمال است و پس از نیل به کمال، شوقی وجود نخواهد داشت. (همان، ۱۳۶۱، ص ۶۸-۶۹) پس تا این مرحله از منظر خواجه نصیر، هر انسانی که طالب تربیت و رشد اخلاقی و سیرالی‌الله است باید شهوت و خشم خویش را با قوه عقل مدیریت نموده و گام به گام (شوق و اعراض، اراده و کراهت) آن را ترقی داده و به درجه نهایی یعنی تولی و تبری برساند؛ معنای این سخن آنست که انسان می‌تواند شهوت و خشم نفس حیوانی خویش را در سایه نور عقل به مرتبه‌ای برساند که همه خواسته‌هایش چه از جهت آنچه دوست دارد (شهوات و آرزوها) یا دوست ندارد (خشم و نفرت)، رنگ و بوی الهی به خود بگیرد یعنی به خاطر دوستی خداوند دوست بدارد و به خاطر دشمنی خداوند دشمن بدارد.

از منظر خواجه حقیقت تولی همان توجه و دوستی کامل نسبت به یک نفر و حقیقت تبری بی‌زاری و تنفر از همه به جز یک نفر است؛ پس تولی و تبری دوستی خالص نسبت به یک نفر (خداوند متعال) و دشمنی و بی‌زاری خالص با دشمنان یک نفر (خداوند متعال) است. (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۳)

دستیابی به حقیقت تولی و تبری، فقط با تبدیل آرزو به دوستی خالصانه خداوند و تبدیل شدن خشم به بی‌زاری از غیر خداوند محقق می‌شود. خواجه نصیر درباره رابطه تولی و تبری با سعادت می‌گوید اگر سیر قبلی یعنی شهوت و خشم را با قوه عقل مدیریت شده و گام به گام (شوق و اعراض، اراده و کراهت) آن را ترقی داده و به درجه نهایی یعنی تولی و تبری برساند گامی به سعادت نزدیک شده است؛ اما اگر این سیر رعایت نشود و نفس ناطقه (گویا) تابع نفس حیوانی و بهیمی گردد به دو قوه آرزو و خشم، دو ردیله دیگر نیز اضافه می‌گردد و شاید بهتر بتوان گفت که از دو قوه آرزو و خشم، دو ردیله دیگر زائیده می‌شود؛ یکم حبّ مال و ثروت و دیگری حبّ جاه و مقام. در ادامه این سیر قهقرایی و ظلمانی، اگر قوه عقل نیز تابع نفس ناطقه نیز گردد، دو ردیله دیگر نیز زائیده می‌شود؛ یکم حرص و دیگری کبر. با تجمع آرزو، خشم، حبّ مال، حبّ جاه و مقام، حرص و کبر در مجموعه اخلاقیات یک فرد، تمام رذائل اخلاقی دیگر هم خودبه‌خود زائیده می‌شود و این فرد مستجمع تمام رذائل اخلاقی می‌گردد؛ به گفته خواجه این فرد روی سعادت را نخواهد دید و سرانجام وی هلاکت ابدی است. (همان، ص ۵۶۳).

اگر انسان بتواند قوه شهوت و غضب را تحت نظر عقل کنترل کند و نفس حیوانی تابع شهوت نشود، نفس ناطقه بر نفس حیوانی غلبه یافته و در نتیجه از انحراف اخلاقی در امان می‌ماند؛ از منظر خواجه نصیر در امان ماندن از انحرافات به خاطر زائیده شدن و بدست آمدن مبارک نتایج زیر است؛ در اثر غلبه نفس ناطقه بر نفس حیوانی، قوه شهوت به عفت (عفت آنست که قوت شهوت مطیع نفس ناطقه باشد تا تصرفات او باقتضای رأی او بود، و اثر خیریت در او ظاهر شود و از تعبد هوای نفس و استخدام لذات فارغ (طوسی، ۱۴۱۳ق، ص ۷۴)) و قوه غضب به حلم (آن بود که نفس را طمأنینتی حاصل شود که غضب باسانی تحریک او نتواند کرد و اگر مکروهی باو رسد در شغب نیاید) (همان، ص ۷۶)) و در اثر غلبه عقل بر قوه ناطقه و فرمان‌پذیری قوه ناطقه از عقل، حبّ مال به ایثار (یعنی دیگران را بر خود برگزیدن؛ آن بود که بر نفس آسان باشد از سر مایحتاجی که بخواه او تعلق داشته باشد برخاستن و بذل کردن در وجه کسی که استحقاق آن او را ثابت بود) (همان، ص ۷۸-۷۹)) و حبّ جاه و مقام به عزلت و انقطاع (یعنی از خلق بریدن؛ طالب کمال را بعد از حصول استعداد، رفع موانع واجب باشد، و معظم موانع مشاغل مجازی باشد که نفس را به التفات به ما سوی الله مشغول دارند و از اقبال کلی بر وصول به مقصد حقیقی بازدارند و شواغل حواس ظاهره و باطنه باشند، یا دیگر قوای حیوانی یا افکار مجازی) (همان، ۱۳۷۳، ص ۴۳)) و حرص به قناعت (آن بود که نفس آسان فراگیرد امور مآکل و مشارب و ملابس و غیر آن را و رضا دهد بر آنچه سد خللی کند از هر جنس که اتفاق افتد) (همان، ۱۴۱۳ق، ص ۷۷-۷۸)) و کبر (حد افراط تواضع) (همان، ص ۸۵)) به تواضع (آن بود که خود را مزیتی نشمرد بر کسانی که در جاه از او نازلتر باشند) (همان، ۱۴۱۳ق، ص ۷۷)) تبدیل می‌شود. با نمو و تجمع این دسته از فضائل اخلاقی یعنی عفت، حلم، ایثار، عزلت و انقطاع، قناعت و تواضع که از منظر خواجه اصل و ریشه اخلاق ستوده است، دیگر فضائل اخلاقی نیز زاده می‌شوند و چنین فردی می‌تواند مستجمع جمیع فضائل اخلاقی شده و به سعادت ابدی نائل شود. (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۴) نکته دقیقی که در این فراز باید بدان توجه داشت آنست که از منظر خواجه اخلاق به مثابه یک درختی است که دارای ریشه، تنه، شاخه و برگ است؛ برخی از رذائل و فضائل اخلاقی، ریشه، تنه و اساس تولید و رشد دیگر رذائل و فضائل اخلاقی به عنوان شاخه و برگ آن

محسوب می‌شوند و تا ریشه‌ای نباشد شاخه و برگ‌گی نخواهد روئید؛ پس باید برای خودسازی و تربیت نفس، ریشه رذائل را از نفس خود بزدایم تا شاخ و برگ فضائل رویش نماید.

نکته دقیق دیگری که خواجه از ابتدا تا این فراز به دنبال تذکر و اهمیت آنست این است که اساس رذائل اخلاقی و هلاکت انسان را دو قوه شهوت و خشم به عنوان نطفه اصلی تشکیل می‌دهد که با حجت باطنی یعنی قوه عقلی که تحت وحی است باید تربیت و کنترل نمود تا بتوان در ارتباط با خود و دیگران از میوه‌های شیرین آن یعنی عفت، حلم، ایثار، عزلت و انقطاع، قناعت و تواضع بهره‌گیری نموده و به قول خواجه به سعادت نائل آمد.

ابزار تولی و تبری

همانگونه که برای دستیابی هر هدفی باید از ابزار متناسب با آن استفاده نمود رسیدن به مقام تولی و تبری نیز نیازمند ابزار است؛ از منظر خواجه دستیابی به مقام تولی نیازمند دو ابزار به نام معرفت و محبت است؛ معرفت به معنای شناخت است که مراد بالاترین مراتب آن یعنی خداشناسی است که خود نیز دارای مراتبی است (مقلدان، اهل نظر، مؤمنان به غیب، اهل دانش، اهل بینش (عارفان)، اهل یقین و حضور، اهل فنا) (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۷۳-۷۵).

خواجه در مورد محبت می‌گوید: «محبت ابتهاج باشد به حصول کمالی، یا تخیل حصول کمال مظنون یا محقق که در مشعور به باشد و به وجهی دیگر محبت میل نفس باشد بدانچه در شعور بدان لذتی یا کمال مقارن شعور باشد و چون لذت ادراک ملامیم است یعنی نیل کمال، پس محبت از لذت یا تخیل لذت خالی نباشد و محبت قابل شدت و ضعف است، اول مراتب او ارادت است چه ارادت بی‌محبت نباشد و بعد از آن آنچه مقارن شوق باشد و با وصول تمام که ارادت و شوق منتفی شود محبت غالب‌تر شود و ما دام که از مغایرت طالب و مطلوب اثری باقی باشد محبت ثابت بود و عشق محبت مفراط باشد.»

ایشان اسباب محبت را لذت، منفعت و مشاکلت (هماهنگی) در جوهر (عام مانند خلق، طبع و خاص مانند محبت طالب کمال کامل مطلق را) می‌داند. وی محبت را مبتنی بر معرفت می‌داند و می‌گوید: «و محبت مبنی بر معرفت نیز باشد، چنانکه عارف را با آنکه لذت و منفعت و خیر همه از کامل مطلق به او می‌رسد، پس او را محبت کامل مطلق حاصل آید به مبالغت‌تر از دیگر محبت‌ها، و معنی «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» اینجا روشن گردد.» (همان، ص ۶۹-۷۱) زیرا تا انسان کسی یا چیزی را نشناسد محبت ورزیدن نسبت به آن بی‌معناست؛ اگر درست خداوند را بشناسیم محبت و دوستی بدو نیز حاصل می‌شود نتیجه معرفت و محبت به خداوند تولی یا فقط بدو روی آوردن و توجه نمودن و او را دوست داشتن است و بس: «و اهل ذوق گفته‌اند که رجا و خشیت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم جمله از لوازم محبت باشد، چه محبت با تصور رحمت محبوب اقتضای رجا کند، و با تصور هیبت اقتضای خشیت، و با عدم وصول اقتضای شوق، و به استقرار وصول اقتضای انس، و به افراط انس اقتضای انبساط، و با ثقت به عنایت اقتضای توکل، و با استحسان هر اثر که از محبوب صادر شود اقتضای رضا، و با تصور قصور و عجز خود و کمال او و احاطت قدرت او اقتضای تسلیم» (همان، ۱۳۷۳، ص ۷۱).

در مقابل دستیابی به مقام تبری نیازمند دو ابزار هجرت و جهاد است؛ حقیقت هجرت، بریدن و جداشدن از ماسوی‌الله (امید نداشتن به هیچ کس جز خداوند) است: «طالب کمال را بعد از حصول استعداد، رفع موانع واجب باشد، و معظم موانع مشاغل مجازی باشد که نفس را به التفات به ما سوی الله مشغول دارند و از اقبال کلی بر وصول به مقصد حقیقی بازدارند و شواغل حواس ظاهره و باطنه باشند، یا دیگر قوای حیوانی یا افکار مجازی» (همان، ص ۴۳) و حقیقت جهاد، تلاش و ایستادن و مقاومت در مقابل دشمنان خداوند است تا بیزاری محقق شود. (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۴-۵۶۵) از این سخن خواجه فهمیده می‌شود که تولی و تبری فقط اعتقاد قلبی و از سنخ احساس (بعد گرایشی و امیال نفس) نیست؛ بلکه در آن بعد معرفتی (شناخت درست خداوند) و توانشی (تلاش عملی و جهاد برای تحقق تبری و دشمنان خدا را سرکوب کردن) نیز وجود دارد؛ تولی و تبری ترکیبی از توانمندی، شناخت و محبت ورزیدن نسبت به خدا و دوستان خداوند و بریدن و جداشدن و مقابله کردن با دشمنان خداست.

هر یک از ابزارهای چهارگانه دستیابی به تولی و تبری، خود ظاهر و باطنی دارد؛ ظاهر معرفت آنست که خدا را بشناسد اما باطن آن این است که جز خدا کسی دیگر را نشناسد: «و نهایت معرفت اینجا باشد که عارف منتفی شود، مانند کسی که به آتش سوخته و ناچیز گردد» (همان، ۱۳۷۳، ص ۷۶).

ظاهر محبت آنست که خدا را هم دوست داشته باشد اما باطن آن این است که فقط او را دوست داشته باشد: «و بالجمله محبت حقیقی حدی با تسلیم دارد آنگاه که حاکم مطلق محبوب را داند و محکوم مطلق خود را، و عشق حقیقی حدی با فنا دارد که همه معشوق را ببند و هیچ خود را نبیند، و کلّ ما سوی الله به نزدیک اهل این مرتبه حجاب باشد، پس غایت سیر به آن برسد که از همه اعراض نمایند و توجه به او کنند: «وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ» (همان، ص ۷۲).

ظاهر هجرت آنست که از دشمنان خداوند جدا شده و ببرد اما باطن آن این است که از هرچه غیر خداست حتی هوی و هوس خویش نیز جدا شده و دوری کند.

ظاهر جهاد آنست که در مقابل دشمنان خداوند (دشمنان بیرونی) بایستد و در این راه از بذل مال، جان، زن و فرزند خویش دریغ نرزد؛ اما باطن آن این است که با دشمنان درونی و نفسانی یعنی شهوات، خشم، حبّ مال و جاه و هر رذیله اخلاقی دیگر مقابله نماید و در راه او به نابود کردن آنها اقدام کند (همان، ۱۳۷۷، ص ۴۲-۵۳)؛ اگر همه این کارها را انجام دهد شرایط تحقق و دستیابی به تولّی و تبرّی را انجام داده و به مرحله بالاتر که نتیجه مرحله قبل محسوب می‌شود نائل می‌گردد؛ نتیجه تولّی و تبرّی دستیابی به مقام رضا و تسلیم است. (همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۵)

باید توجه داشت که ممکن است کسی همه مراحل ظاهر تولّی و تبرّی را داشته باشد؛ اما می‌توان تصور کرد که به باطن آن دو دست نیابد؛ پس ظاهر آندو مقدمه دستیابی به باطن و حقیقت آندوست. نکته دقیق دیگر آنست که دارا بودن ظاهر آن دو بدون دستیابی به باطن آن دو ارزشی ندارد چه آنکه در برخی از مظاهر تولّی و تبرّی (حبّ و بغض)، حیوانات نیز با انسان مشترکند.

مقام رضا

زمانی دستیابی به مقام رضا و تسلیم میسر می‌شود که تولّی و تبرّی متحد و یکی شوند و در مرتبه‌ای بالاتر تبرّی در تولّی نیز ذوب گردد تا تولّی یکدست و صرف (به اصطلاح تماماً تولّی) بدست آید؛ البته این تولّی صرف با تولّی ابتدایی متفاوت نیست بلکه تولّی ابتدایی در این تولّی صرف نیز وجود داشته و محقق است. از منظر خواجه راه دستیابی به تولّی صرف، اتحاد بایست (باید‌ها) و نبایست (نباید‌ها) و ذوب شدن نبایست در بایست و اتحاد محبت و معرفت و ذوب شدن محبت در معرفت است؛ نتیجه این اتحاد و ذوب شدن آنست که انسان خود را در محضر خداوند احساس می‌کند و جز او کسی دیگر را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و خواسته‌ای جز خواسته او ندارد. (همان، ۱۳۷۷، ص ۸۸ و ۵۶۵)

این فراز نشان می‌دهد که یکم، تبرّی انسان نیز باید رنگ و بوی تولّی دهد یعنی اگر دشمنان خدا را دشمن می‌داریم به خاطر دوستی خداوند و دوستی دوستان اوست؛ دوم، آنکه تبرّی باید به تولّی ختم شود؛ این جمله بدان معناست که انسان در مقام تولّی باید دشمنان خدا را نیز از باب هدایت و مخلوق و فعل خداوند بودن دوست داشته و در مورد آنان از هیچ تلاش و دلسوزی دریغ نکند، این نگاه در سیره پیامبر اکرم و اهل بیت به وفور دیده می‌شود؛ سوم، می‌توان یک چیز را از جهات مختلفی هم دوست، هم دشمن داشت؛ یک امر را از جهات مختلفی هم بخواهیم هم نخواهیم.

حال اگر کسی به مقام رضا و تسلیم نائل آید در رفتار و حالات او نشانه‌هایی بروز و ظهور می‌کند؛ یکم، همه حالات دنیا و پستی و بلندی‌های آن، سختی و خوشی‌های آن در نزد وی یکسان است؛ دوم، به مقدرات الهی راضی است (به قول خواجه هرچه برای وی پیش آید خوش آید)؛ سوم، دل در گرو شادی‌ها و غم‌های دنیا ندارد (در امور شادی آفرین شاد و در امور غم-آفرین غمگین و دلتنگ نمی‌شود)؛ چهارم، بر اموری که در گذشته از دست او رفته حسرت نمی‌خورد و به آینده که هنوز نیامده امید واهی ندارد؛ اگر کسی به چنین نشانه‌هایی دست یافت به مقام رضا که همان خشنودی است دست یافته است در این مقام به تمام مقدرات راضی و خرسند است و در نتیجه از خداوند متعال نیز راضی و خرسند خواهد شد البته باید امیدوار باشد که خداوند متعال نیز از وی راضی و خرسند باشد: «و صاحب مرتبه رضا همیشه در آسایش باشد، چه او را بایست و نبایست نباشد، بلکه بایست و نبایست او همه بایست باشد». (همان، ص ۸۸-۹۰ و ۵۶۶؛ همو، ۱۳۷۷، ص ۸۸)

کسی که به مقام رضا نائل می‌گردد سه نشانه دارد؛ یکم، هر چیز خوشایندی که برایش حاصل می‌شود شادی و خوشحالی نمی‌کند؛ دوم، هر بدی و امر ناخوشایندی نیز برایش پیش می‌آید غمگین و دلتنگ نمی‌شود؛ به هر چیزی که او را امر و نهی کنند (چه خوشایند وی باشد یا نباشد) عمل کند و اعتراض ننموده و ناراحت نیز نشود؛ علت این امر آنست که کسی او را امر و نهی می‌کند که در مقام فرمانده حقیقی است یعنی خداوند متعال، از این رو برای چنین شخصی تفاوتی نمی‌کند که چه برای او

بخواهند، خوب باشد یا بد(هرچه از جانب دوست رسد خوش است). سوم، نسبت به تمام مخلوقات الهی، رفتاری یکسان داشته باشد، اعتراض و نفرت نسبت به آنان نداشته باشد، آنان را به خوب و بد تقسیم نکند، اگر به زبان یا قلب، مطلبی را به او تعلیم دهند فراگیرد؛ زیرا از جانب خداوند متعال است و در این امر، چرتکه عقل ننداخته و با عقل ناقص خویش آن را نسنجد. اگر همه این علائم را در خود یافت، به مقام رضا نائل شده است.(همان) از این بیان خواجه مشخص می‌شود که عقل دو کارکرد دارد؛ یکم: عقلی که از شئون نفس ناطقه و فرمانبردار خداوند و وحی است و انسان را در مقام رضا تابع امر و نهی خداوند می‌کند؛ دوم: کارکرد استنتاج بر اساس داده‌های ناقص خود عقل.

مقام تسلیم

از منظر خواجه معنای لغوی تسلیم، بازسپردن است اما در اصطلاح، تسلیم مقامی است که به تمام علاقه‌های دنیوی که نمی‌توان آن را با خود به آخرت برد دل نبندد و همچون امانتی بداند که چندصباحی به او به رسم امانت سپرده‌اند و پس از چندی از وی بازستانند. همه اعضای بدن، مانند چشم، گوش، زبان، دست و پا و بلکه از منظر خواجه بدن، آرزوها، هوی و هوس‌ها، خشم، بایست و نبایست، قوای درونی مانند وهم، علم و دانش و بینش و همه شاخه و برگ‌های آنان مانند حب مال، حب مقام و همه زندگی دنیایی در دست او امانت است و همانطور که امانت بالآخره روزی باید به صاحب آن بازگردد انسان نیز باید منتظر باشد که صاحب امانت یعنی خداوند این امانات را از او بازپس گیرد؛ چنین فردی به طور حتم به آن امانات دل خوش نمی‌کند؛ بلکه بازپس گرفتن آن را به مثابه برداشتن باری از روی دوش خود و رساندن بار به مقصد آن و اداء تکلیف می‌داند و در نتیجه از اندوه آن نیز رهایی می‌یابد؛ چرا که عدم انجام تکلیف خود اندوه‌آور است حال که تکلیف خویش را به خوبی انجام داده است از اندوه آن نیز رهایی می‌یابد.

اگر چنین فردی تمام تعلقات دنیوی در نظرش ناچیز بوده و دل به آن نیسته باشد به مقام تسلیم نائل آمده است.(همان، ۱۳۷۳، ص ۹۱-۹۲ و همو، ۱۳۷۷، ص ۵۶۷) از این فراز، برمی‌آید که تمام شرارت‌ها، گناهان و بدبختی‌های انسان در گرو دل بستن به دنیا است همانطور که در حدیث آمد «الدنيا رأس كل خطيئة»؛ دل‌بستگی به دنیا با استفاده معقول و مشروع متفاوت است؛ هرکس به میزان معقول و مشروع از دنیا استفاده کند حرص، طمع و سایر رذائل اخلاقی که به طور مستقیم خود را در استفاده از دنیا نشان می‌دهد از وی سر نخواهد زد؛ پس می‌توان از دنیا استفاده نمود و بدان دل نبست. خواجه در فرازی دیگر می‌فرماید که مقام تسلیم از مقام توکل و رضا بالاتر است؛ زیرا در مقام توکل خداوند را وکیل کارها یا چیزهایی نموده است که بدان تعلق خاطر دارد؛ اما در مقام تسلیم از هر چیزی قطع تعلق نموده و آن را به خداوند متعلق می‌داند و در مقام رضا هرکاری خداوند انجام می‌دهد موافق طبع انسان است؛ اما در مقام تسلیم طبعی برای وی باقی نمانده که تا موافق و مخالفی داشته باشد.

مقام ایمان

کسی که با تفصیلات سابق به مقام رضا و تسلیم نائل می‌آید تازه وارد مقام ایمان شده و شایستگی دریافت لفظ «مؤمن» را پیدا می‌کند. از این فراز بدست می‌آید که مقام ایمان بس بلند و بالاست و هر کس نباید خود را مؤمن بداند اما دست‌یافتنی نیز هست.(همان، ۱۳۷۷، ص ۵۶۷)

خواجه نصیر با آوردن آیه‌ای به تبیین حقیقت ایمان می‌پردازد؛ «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»(النساء: ۶۵)؛ نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند». بر طبق این آیه هر کس به مقام ایمان نائل شده است و می‌خواهد نام مؤمن بر او صدق کند باید در هر صورت به حکم خداوند و پیامبرش گردن نهد چه خوشایند او باشد یا نه؛ یعنی سراسر تسلیم باشد.(همان)

از منظر خواجه نصیر دستیابی به مقام ایمان سه شرط دارد؛ شرط اول، تحکیم است. تحکیم یعنی خدا و پیامبرش را بر خود حاکم قرار دهد و به حکم او تن دهد؛ این شرط همان تویی است(یعنی آنچه خداوند دوست می‌دارد تو نیز دوست بداری خداوند فلان حکم خاص را برای تو دوست داشته و انتخاب نموده پس تو نیز باید دوست بداری)، خواجه می‌فرماید در این تویی، تبری نیز نهفته است(یعنی خداوند دیگر احکام را در حق تو دوست نداشته و حکم نکرده پس تو هم نباید دوست داشته

باشی). شرط دوم و سوم همان رضا و تسلیم است که شرح آن به تفصیل گذشت. این سه شرط، شروط تحقق مقام ایمان است و با تحقق آن صدق نام مؤمن شایسته می‌شود. (همان)

مقام یقین

کسی که به مقام ایمان می‌رسد و او را مؤمن می‌خوانند وارد مرحله و مقام بعدی که مقام یقین است می‌شود و بدین فرد موقن یعنی یقین کننده می‌گویند. (همان) وی برای تبیین حقیقت یقین و تعریف آن، از یک نسبت سنجی که آن را از آیه استخراج نموده بهره‌می‌گیرد. خواجه می‌فرماید نسبت مؤمن با دنیا همچون نسبت موقن (یقین کننده) به آخرت است: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ... وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (البقره: ۳ و ۴)؛ آنان که به غیب ایمان می‌آورند... و به آخرت یقین دارند».

از منظر خواجه نصیر، ایمان همان باور و اعتقاد داشتن و ایقان به یقین رسیدن است. باورها و اعتقادات انسان ممکن است با امور ظنی حاصل شود (یعنی باور ظنی باشد) اما یقین هرگز با ظن جمع نمی‌شود؛ اعتقاد به امور ظنی وصف و حال دنیاست اما به یقین رسیدن وصف آخرت است (در دنیا پرده‌ها و حجاب‌های فراوانی وجود دارد که مانع یقین می‌شوند و انسان در حالت باور باقی می‌ماند اما در آخرت حجابی وجود ندارد و انسان به یقین دست پیدا می‌کند).

منظور از یقین که وصف و حال آخرت باشد این است که آخرت را به گونه‌ای شناخته باشد که گویا هم‌اکنون در مقابل چشمان اوست و مشاهده می‌کند؛ دستیابی این مقام مستلزم آنست که پوچی و نیستی و فنای دنیا و امور آن را نیز شناخته و با تمام وجود درک کرده باشد گویی فنای آنرا مشاهده می‌کند. هر چه وجود دنیا و امور آن در نظر انسان خود را نشان دهد انسان از درک فنا و نیستی آن دور شده است و آخرت را نیست و نابود می‌بیند و هر چه می‌بیند دنیاست نه آخرت؛ اما اگر فقط آخرت را موجود ببیند دنیا در نظر او نیست و نابود جلوه می‌کند؛ این دو نگاه به دنیا و آخرت لازم و ملزوم یکدیگرند؛ پس موقن کسی است که نگاهش را از دنیا بریده باشد و تمام توجهش به آخرت باشد و هر چه این عدم توجه به دنیا بیشتر باشد یقینش به آخرت نیز بیشتر خواهد بود. (همان، ص ۵۶۸)

ایشان، یقین را به سه مرتبه تقسیم می‌کند؛ مرتبه اول، حق‌الیقین که در لغت به معنای درستی یقین است؛ مرتبه دوم، علم‌الیقین است که در لغت به معنای دانستن یقین است؛ مرتبه سوم، عین‌الیقین که در لغت به معنای ذات و حقیقت یقین است. حق‌الیقین مرتبه کسانی است که مؤمن بوده (به درجه ایمان نائل شده‌اند) و از دنیا رویگردانیده و به آخرت روی آورده‌اند؛ علم‌الیقین مرتبه کسانی است که مؤمن بوده (به درجه ایمان نائل شده‌اند) و از مرتبه قبلی گذر نموده و به کمال آخرت رسیده باشند (یعنی ممحض در آخرتند)؛ اما عین‌الیقین مرتبه کسانی است که مؤمن بوده (به درجه ایمان نائل شده‌اند) و از دو مرتبه قبل نیز عبور نموده (یعنی دنیا و آخرت را پشت سرگذارده) و به درجه اهل وحدت رسیده باشند. در وصف اهل دنیا گفته شده که آخرت بر ایشان حرام بوده (زیرا تمام توجهشان به دنیا بوده و به آخرت توجهی نداشتند و غافل بودند) و در وصف اهل آخرت یعنی مرتبه علم‌الیقین گفته شده که دنیا بر آنان حرام است (زیرا تمام توجهشان به آخرت است و توجه به دنیا آنان را از آخرت محروم می‌سازد) و در وصف اهل وحدت گفته شده که دنیا و آخرت بر اهل وحدت و اهل خدا حرام است (زیرا دنیا و آخرت آنان را از وحدت و خدا غافل می‌کند). (همان؛ همو، ۱۳۷۳، ص ۷۷-۷۸)

مقام اهل وحدت و کثرت

کسی اهل وحدت است که هستی (وجود) و نیستی خویش را در نظر نمی‌گیرد یعنی به هستی و نیستی خویش توجه نمی‌کند و از این مرحله عبور می‌کند؛ اگر کسی در میان هستی و نیستی خود مردد باشد اگر به هستی خویش توجه کند هنوز اهل دنیاست و اگر در نیستی خویش بماند اهل آخرت است؛ نه اهل دنیا و نه اهل آخرت، اهل وحدت نیست؛ به عبارت دیگر اگر کسی خواهان هستی مجازی دنیوی و نیستی حقیقی اخروی باشد باز هم اهل دنیاست و آخرت بر او حرام است و اگر کسی خواهان هستی حقیقی اخروی و نیستی مجازی دنیوی باشد اهل آخرت است و دنیا بر وی حرام است و اگر خواهان هیچ یک از هستی و نیستی نیست و به عبارت دیگر از خودش عبور کند و به هستی و نیستی خودش توجهی نکند و از آن عبور کند اهل وحدت و خداست و دنیا و آخرت بر او حرام است. چنین فردی به هر میزان به دنیا یا آخرت توجه داشته باشد از کمالات آن مرتبه محروم می‌گردد. کمال هر فرد آنست که هر لحظه توجهش به آخرت، بهشت و کسب ثواب و سعادت باشد و در مرحله

بالتر از اینها هم عبور نماید و فقط خدا را بخواهد اما اگر کمال انسان نفس خودش باشد کمال وی همان نفس وی است نه خدا، در این صورت اهل دنیا و کثرت خواهد بود. (همان، ص ۵۶۹؛ همو، ۱۳۷۳، ص ۹۵-۹۸)

هر چیزی غیر از خداوند مظهر بت است و خواستن آن همان بت پرستی است؛ حتی آخرت، بهشت، رضا و تسلیم نیز غیر از خداست؛ پس خواهان وحدت نباید به هیچ یک از این امور میل و توجه نماید و خود را با این امور شناخته یا اهل آن بداند؛ نشانه اهل وحدت آنست فقط خدا شناخته و فقط او را می‌خواهند. در معنایی دقیق‌تر حتی همین شناخت خداوند و خواهان او بودن نیز نشانه اهل کثرت است؛ چرا که در وحدت نه فاعل شناسایی (شناسنده) و نه شناخته‌شده و خواهانی معنا ندارد، هرچه هست خداست و بس؛ پس اهل وحدت و خدا باید فقط خداوند را ببیند و بس.

از منظر خواجه نصیر راه رسیدن به مرتبه اهل وحدت آنست که حجاب هستی و نیستی خود را پاره کنیم البته گفتن و نوشتن این مرتبه آسان است اما دستیابی به حقیقت آن سخت است (قابل توصیف نیست) و گفتن و نوشتن آن خالی از شرک و کفر نیز نیست چرا که این مرتبه به زبان و نوشتن نیاید و در آن باز هم کثرت وجود دارد. هرکس خواهان این مرتبه است باید تلاش کند در هر امری که غیر از خداوند در آن وجود دارد غیر خداوند را از آن بزدايد تا به خود خداوند برسد. (همان، ص ۵۶۹-۵۷۰؛ همو، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱)

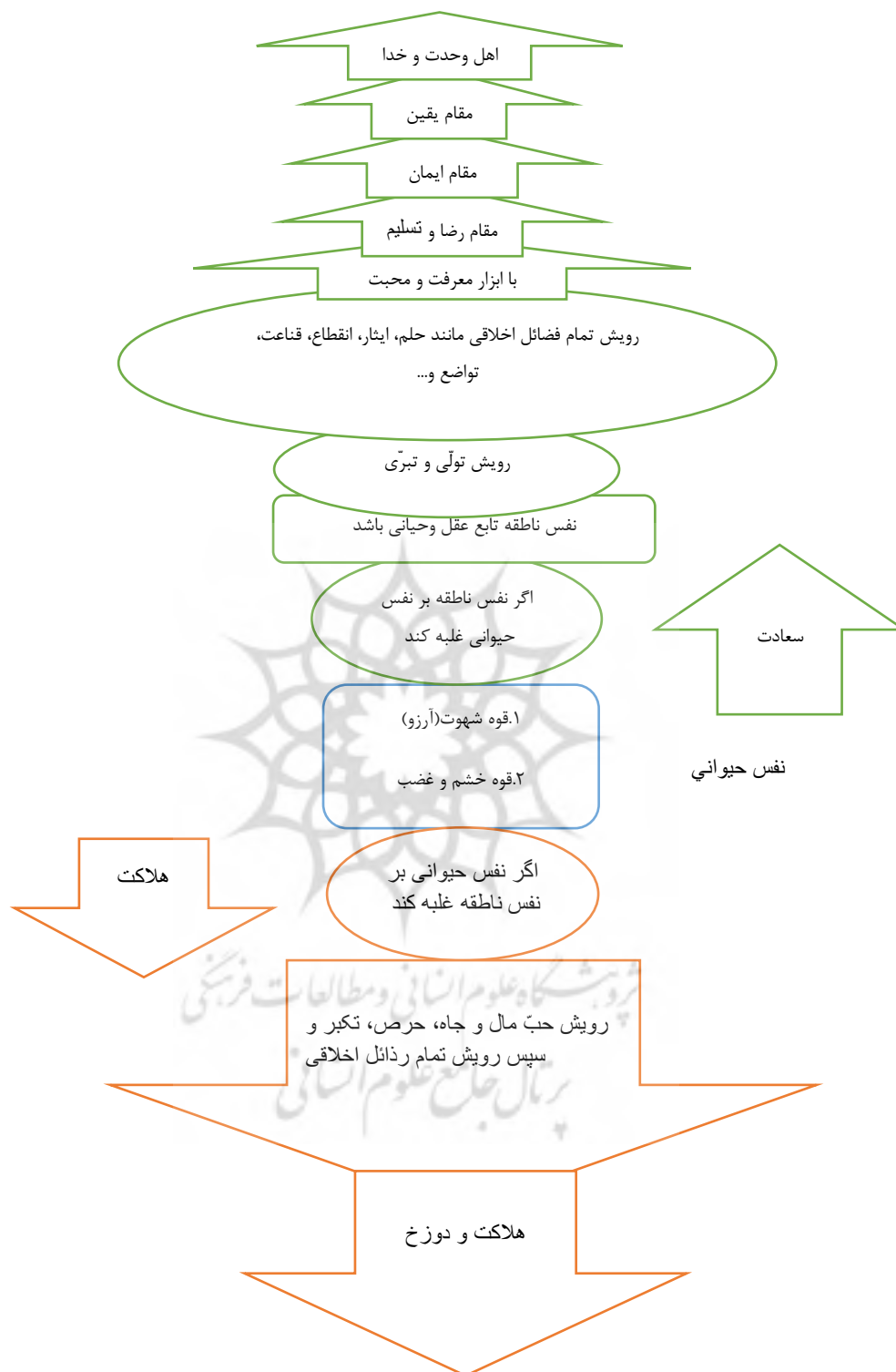
نتیجه‌گیری

۱. حقیقت تولی و تبری که دوستی خالص نسبت به یک نفر (خداوند متعال) و دشمنی و بیزاری خالص با دشمنان یک نفر (خداوند متعال) است، حالتی نفسانی (از جنس احساس و امیال) است که در جهت خودسازی، تربیت و رشد اخلاقی و مقامات بلند عرفانی تأثیر به‌سزایی دارد.

۲. این حالت نفسانی تابع کنترل قوای نفس حیوانی و تحت نظر عقل - به‌عنوان یکی از قوای نفس ناطقه که از خداوند متعال فرمان می‌گیرد - ایجاد می‌شود. از منظر خواجه نصیر تولی و تبری در سیر و حرکت دقیق ایجاد شده و موجب زایش و رویش تمام فضائل اخلاقی و رسیدن به درجه نهایی قرب الهی که همان مقام اهل وحدت و خداوند است می‌گردد؛ اما اگر این سیر در خلاف جهت حقیقی خویش باشد موجب رویش تمام رذایل خلاق شده و منجر به شقاوت (دوزخ) می‌گردد. در نمودار صفحه بعد خلاصه بحث و سیر تطور تولی و تبری در نیل به سعادت و شقاوت آورده شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نمودار الگو و سازه سعادت با معیار ارزش تولی و تبری از منظر خواجه‌نصیرالدین طوسی



منابع

- قرآن کریم.
- ابوالحسنی نیارکی فرشته (۱۳۹۲)، "استكمال علمی و اخلاقی انسان از منظر خواجه نصیرالدین طوسی"، پژوهشنامه اخلاق، ش ۲۲، ص ۱۶۹-۱۹۲.
- ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن کثیر دمشقی اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون.
- حسینی حسن و همکاران (۱۳۹۵)، "واکاوی و ارزیابی مفهوم سعادت از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی"، پژوهش‌های اخلاقی، س ۶، ص ۵-۲۲.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۱ و ۳). چاپ دوم. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۷). اخلاق محتشمی (رساله در تولی و تبری). مصحح محمد تقی دانش‌پژوه. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۷۳). اوصاف الاشراف. مصحح مهدی شمس‌الدین. چاپ سوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات.
- _____ (۱۴۱۳ق). اخلاق ناصری، تهران: علمیه اسلامیه.
- _____ (۱۳۶۱)، اوصاف الاشراف، تصحیح و تنقیح نجیب مایل هروی، مشهد: امام.
- _____ (۱۳۷۵)، شرح اشارات و التنبیها، قم: نشر البلاغه.
- _____ (۱۳۸۷)، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، چ ۶.
- کریمی روح‌الله (۱۳۹۵)، "اخلاق ناصری و نسبت آن با اخلاق نیکوماخوس در تربیت اخلاقی"، پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، س ۲۵، ش ۳۴، ص ۶۵-۹۳.
- کلباسی حسین و همکاران (۱۳۹۵)، "بررسی تطبیقی اندیشه اخلاقی ارسطو و خواجه نصیرالدین طوسی"، فلسفه دین، ش ۳، ص ۳۷۹-۴۰۶.
- کیانی سمیه و حسنعلی بختیاری نصرآبادی (۱۳۹۰)، "اهداف، اصول و روش‌های تربیت اخلاقی از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی"، پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت، س ۱۹، ش ۱۲، ص ۶۵-۹۴.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸). مشکات (اخلاق در قرآن ج ۲). چاپ دوم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۱ و ۵ و ۱۳). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.